

گرفته‌ام. تازه ۲۶ ساله هستم. که هر چیزی که باعث خجالت من است را با افتخار بروز کنم. آیا همیشه مثل شخصیت‌های داستان‌های تان قوی بودید؟

امیدوارم بهتر است که به‌میرم تا این‌که آزاد نباشم. من این طوری هستم. بهتر است به‌میرم تا این‌که وادار شوم که کار خلاف انجام دهم.

چطور شد که یک فرد (شما) از آنتیگواد سر از ورمونت درآورد؟

این یک اتفاق خوب بود. ما بچه‌دار شده بودیم. دخترم پس‌انداز محدودی داشتیم اما آن را در شش ماه بیکاری و پرستاری از نوزاد تمام کردیم. همان‌موقع دانشگاه بنیگتن^{۱۲} به من و شوهرم سمت استادی را پیشنهاد کرد. فکر کردیم خوب باشد، فقط برای یک سال به آن‌جا می‌رویم و مانند کار شایع همه آن‌هایی که می‌شناختیم به ما خندیدند. سال ۱۹۸۵ - ده سال پیش بود. انگار که گفته باشیم: تسلیم به‌نظر بی‌شده‌ایم. چه رسد به این که به‌دلیلم این خود شروع یک زندگی تازه است. همه کسانی که می‌شناختیم مجبور شدند خیلی شدید تلاش کنند تا بتوانند در نیویورک بمانند. اصرار دارند که نیویورک فوق‌العاده است. درحالی که اگر بچه‌داشته باشی، اصلاً این‌طور نیست. مگر این‌که خیلی پولدار باشی.

پانوشته‌ها:

۱. Kipling (مؤلفه) رماندار کبلیبگ (۱۸۶۵، ۱۹۳۵)، نویسنده انگلیسی و برنده جایزه نوبل ادبیات سال ۱۹۰۷
۲. Carlyle، توماس کارولین (۱۷۹۵، ۱۸۸۱)، مفسر و تاریخ‌نگار اسکاتلندی.
۳. Florence Nightingale (۱۸۲۰-۱۹۱۰)، پرستار و مدافع نظام‌های پرستاری، مدافع حقوق بانو انگلیسی
- George Town ۴
- Michael ۵
- William Shaw ۶
- Bob Gottlieb ۷
- Tina Brown ۸
- People ۹
- Roseanne ۱۰
- Joe Mitchell ۱۱
۱۲. Radloff، تاج رانکلیف، کمبریج، ماساچوست
- Richard Avedon ۱۳
- Gaul Bellow ۱۴ نویسنده آمریکایی، برنده جایزه نوبل ادبی ۱۹۶۲
- Phillip Roth ۱۵ نویسنده آمریکایی، برنده جایزه پن آکادمن ۱۹۵۲
- John Updike ۱۶ نویسنده آمریکایی برنده جایزه پولیتزر (۱۹۸۱ تا سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۵۷ نویسنده نثرت مجله نیویورگر بود

می‌آورم که یک بار او می‌خواست چیزی را در نوشت‌ام تغییر دهم. از لغت گوز با حالتی جنسی استفاده کرده بودم. و او می‌خواست که آن را تغییر دهم و من چنین کاری نکردم. شاون گفت: خوب، سال بلو^{۱۳} و قلیب رات^{۱۴} و جان اپندیک^{۱۵} هم همیشه از این استثنای خاص نیویورکر بودند. وقتی آن‌ها می‌خواستند این مطلب را چاپ کنند، دوباره آن را به‌طوری که می‌خواستند برمی‌گرداندند. و من جواب دادم: خوب، نشانه می‌کردند، نمی‌بایست نوشته خود را عوض کنند، من تسلیم نمی‌شدم، و شاون مطلب مرا همان‌طور که بود چاپ می‌کرد. حالا حاضریم یک میلیون دفعه تسلیم شوم و چنان ترفکی را در بقیه بیابیم.

آیا مادر تان کتاب‌های شما را خوانده است؟

فکر نمی‌کنم. اما اگر در حال احتضار بودم کتاب‌هایم را می‌خواند. او بچه‌هایش را در حالت مرگ دوست دارد. او همیشه در کنار برادر بیمارم است. نگارم که اگر برادرم بمیرد ما مردم چه خواهیم کرد؟

آیا از آن قبیل نویسنده‌هایی هستید که از برنامه شخصی پیروی می‌کنند؟

نه ای کاش می‌توانستم! این آدم‌ها کی هستند؟ چنین چیزی فوق‌العاده است. نوشتن برای من وقت زیادی می‌برد، چون قبل از نوشتن هر چیزی به آن فکر می‌کنم. وقتی می‌نویسم، حتی اگر سرعت بسیار کوچکی از یک داستان طولانی باشد، هفته‌ها به آن فکر می‌کنم. شاید به‌خاطر همین هم هست که اغلب نوشته‌های من ناخن خاص^{۱۶} مرا درآند.

آیا ارتباط پیچیده شخصیت‌های داستان‌های شما با مادران‌شان یکی از دلایل اهمیت جنسیت در کتاب‌های شماست؟ به‌نظر می‌رسد جنسیت در کتاب‌های شما نشان‌دهنده فاصله‌هایی است که زن‌ها با خانواده‌شان به‌وجود می‌آورند - انگار که نوعی بی‌تابی استقلال است.

این موضوع در مورد کتاب‌هایم کاملاً درست است. اما جنسیت یک زن - بدن او - سلاحی علیه او نیست. هست جنسیتی که برای ما زنان چنین طبعی است. در عین حال منبع شرعی باورنکردنی نیز هست. جنسیت مردان انگار که منشأ الهام و غرور نیز هست، اما یک زن دائماً برعکس آن را می‌شنود. همیشه ما زن‌ها مشکلی با جنس‌مان داریم. حتی اگر بزرز هم باشی حالت ظاهری‌ات هنوز گاهی اسباب رحمت تو می‌شود. اما مدت‌هاست که تصمیم

پیش‌با افتاده همان دوران توجه می‌کنند. ارتباط شما با تما براون چطور بود؟

خوبه از او خیلی خوشم می‌آید. فقط ای‌کاش می‌توانستم او را از زخمی سلب‌عاشق نجات دهم. در واقع او توانایی‌های خوبی هم دارد اما دست خودش نیست و فقط موضوعات زخم و پیش‌با افتاده برایش جذابیت دارند. ای‌کاش واکسنی هم بود. که به او تزریق می‌کردم.

از این‌که در دوران ریاست و پلیام شاون در نیویورکر کار می‌کردید خوشحالید؟

خوبه ما خوش شانس بودیم. سابقه فوق‌العاده خوبی بود. و قدر آن را نمی‌توانستیم گاهی فراموشی را که برای محله تایم و نیویوریک و بقیه محله‌ها مطلب می‌نوشتند مسخره می‌کردیم. آن‌ها هم به ما می‌خندیدند. حالا خیلی خوشحال خواهیم شد اگر یکی از نویسندگان محله تایم مرا به‌حساب بیآورد. می‌دانم که منوجه شوخی من شده‌اند. شاید اما کسی می‌شود که شاید حقیقت داشته باشد. انگار نیویورکر دنیای جدیدی بود، و قدرش هم به‌خاطر آن بود. و حالا بخشی از دنیا شده و فقط می‌خواهد در دنیا نیمچه قدرتی داشته باشد. من می‌بایست مجله را ترک می‌کردم. نگران بودم که چه بر سرم خواهد آمد. چون - چطور بگویم؟ - بالاخره مثل آن‌ها می‌شدم. دیگر نمی‌توانستم کنجکاوی کنم. امروزه جو مایکل^{۱۷} نمی‌تواند به نیویورکر بازگردد. به‌نظر من این دوره در نیویورکر هیچ نویسنده ماندگاری به‌جای نمی‌گذارد. نویسنده‌های نوپا زیر این چرخ‌دنده خرد می‌شوند و از بین می‌روند. شما تا حدودی با یکی از اعضای نیویورکر، پسر و پلیام شاون یعنی آلن شاون، از نوادگان^{۱۸} کردید. آیا این رابطه باعث شایعه و بدگویی نشده؟

گاهی افراد، به‌خصوص خانم‌های جوانی که در رانکلیف^{۱۹} تحصیل کرده بودند، از من می‌پرسیدند که چطور این کار را پیدا کردم، و فکر می‌کنم به‌گمان آن‌ها من این کار را از طریق شوهرم به‌دست آوردم. پس، در جواب آن‌ها می‌گفتم که، آه، پدرم سردبیر است. اما کسیکه در مورد فکر مرده‌ها بی‌تفاوت می‌شود، شاید همیشه آن تعصب نژادی در مورد من وجود دارد، و دیگر آن را حسن نمی‌کنم. در حرحال، این روزها ریچارد ابودن^{۲۰} از من عکس گرفته و ستون کوچکی در مورد من چاپ خواهد شد. شاید آن‌موقع خیلی مغرور بودم. در هر صورتی تلاش می‌کردم تا تصمیم شاون را توجیه کنم. به یاد